

## به رمان نویسی روی می آورده

مصاحبه «لانورا لیلی» با «اومبرتو اکو»

— شش سال از انتشار جزیره روز پیشین، سومین رمان شما می گذرد. در حالی که میان نخستین و دومین رمان شما نیز هشت سال فاصله بوده است. شما گویا یک روند متعادل را پیش گرفته اید؟

اومبرتو اکو: شاید شش سال طول کشیده باشد، اما دقیقاً این طور نبوده. زیرا به مدت دو سال من مسیر دیگری را در پیش گرفتم که البته بعدها رهاش کردم. زیرا در نقطه‌ای در میانه کار، حرکت من متوقف شده بود و گرچه به بقیه کار از قبل اندیشیده بودم اما به آن نقطه هرگز و تا آن مشکل را حل نمی کردم بقیه کار موزائیک وار در هم چفت نمی شد. اینگونه بود که مرا نسبت به آن کار بی علاقه کرده بود. اما همین تابستان دو ماهی را در بیلاق گذراندم و متن را دوباره در دست گرفتم و تمامش کردم؛ با فراغ بال و همان سرعتی که اولین نوه ام، حدود یک ماه قبل زاده شد که البته نمی دانم می توانم آن را یک دوقلو زایی بدانم یا نه؟

— پیش از آن که وارد داستان شکل گیری باثودولینو شوید، می خواهم ازتان بپرسم آیا و اگر آری به چه شیوه‌ای موفقیت رمان نام گل سرخ زندگی شما را تغییر داد؟

اومبرتو اکو: آه! گمان نمی کنم زندگی را تغییری داده باشد. شاید هم اینطور بوده باشد. بله. از شدت تشعشع زندگی اجتماعی ام، اندکی کاست. چون پس از آن دیگر به

هیچ جشنواره‌ای نرفتم. زیرا در آن جا خبرنگاران به تو هجوم می‌آوردند تا نظرت را بدانند و این مساله باعث شد تا من فقط دوستان قابل اطمینانم را، آن هم به صورت خصوصی ببینم. اتفاقاً من به خاطر آن رمان فقیرتر هم شدم. شخصی که نمی‌توانم نامش را ذکر کنم چند ماه پیش به من نوشت: هر بار که تو را در تلویزیون نمی‌بینم دچار کمبود تحسین تو می‌شوم.

— اما وظایف شما در حکم یک مؤلف به هیچ وجه دچار کاستی نشدند.

اومبرتو اکو: مسلم است که نه، ولی به ازای هر نگاه فرشته‌وار به یک نویسنده من باید از غبطه مشروع خود نیز یاد کنم.

— آیا شما هیچ انتظار موفقیتی در این ابعاد را داشتید؟

اومبرتو اکو: حتی ناچیزترین شاعرک نیز وقتی چیزی می‌نویسد امیدوار است تا میلیون‌ها خواننده، روزی از صمیم قلب، عاشقانه‌های او را از بر بخوانند. اما واقعیت همان است که من برای مجله Collana Blu به فرانکو ماریا ریچی گفتم. من آن رمان را نوشتم تا شیشوی بشود روی تاقچه خانه‌ها. اما بعد که مدیر انتشارات بومیانی آن را خواند و بسیار هیجان‌زده شد و آشکارا تصریح کرد که من سی هزار نسخه از آن را چاپ خواهم کرد، فکر کردم دیوانه شده است.

— بانئودولینو کیست؟

اومبرتو اکو: پسری است که در بیلاق مارنگو می‌زید. کم و بیش همان جایی که در سال ۱۱۶۸ در آنجا شهر اسکندریه ساخته می‌شود و قدیس حامی آنجا بعدها همان سن بانئودولینو خواهد بود. بانئودولینو یک رذل است. مثل همانهایی که در بسیاری از اساطیرالاولین موجودند. در آلمان به آن Schelm می‌گویند و در انگلستان Trikster. God. کتاب که با این مضمون می‌توان آن را یک پیکارسک<sup>۱</sup> خواند روایت ماجراهای اوست در مکان‌های گوناگون. پدر بانئودولینو «گالیائودو آئولاری» افسانه‌ای است که اسکندریه را با همان داستان ماده‌گاووش از چنگ محاصره فدریکو بارباروسا می‌رهاند.

— کدام داستان؟

اومبرتو اکو: اهالی اسکندریه آن را می‌دانند و بقیه هم در رمان من آن را خواهند خواند.

— شما در اسکندریه زاده شده‌اید. آیا با این کتاب قصد دارید دوباره به ریشه‌های خود بازگردید؟

اومبرتو اکو: قطعاً. من داستان شهر خودم را می‌نگارم. سعی می‌کنم زبان محلی اش را

تقلید کنم و شیوه حرف زدن اهالی اش را؛ و هنگام غور در اسناد رسمی وقت، وقتی توانستم نام اهالی اسکندریه را که شهر را بنیان گذاردند، کشف کنم، بسیار شگفت زده شدم. اینان همدرسان من اند. البته من با زبان کمی دچار مشکل شدم. زیرا فصل نخست رمان را می‌بایست مستقیماً خود بائودولینو وقتی که چهارده ساله است، به زبان محلی جایی روی پوست بنگارد. زمانی که او دارد زبان لاتین می‌آموزد. به زبان محلی ای که ما آشکارا هیچ مدرکی از آن در دست نداریم. موقع نوشتن این فصل من خیلی تفریح کردم.

**— گمان می‌کنید خوانندگان سیسیلی هم از خواندن آن لذت ببرند؟**

اومبرتو اکو: امیدوارم. من نخواستم از فیلولوژی در این کار استفاده کنم. من یک ایتالیایی خیالی خلق کردم. این صفحات ادیبانه و فخیم نیستند بلکه صفحاتی کمیک‌اند.

**— گمان می‌کنید اعضای Lega<sup>۲</sup> هم از این کتاب خوششان بیاید؟**

اومبرتو اکو: گمان نکنم. من نبرد «لنه‌نی آنو» را یکسره بازخوانی کردم. همه جنگ‌های پایان‌ناپذیر میان متحدانی که علیه بارباروسا ائتلاف کرده بودند. اما این ائتلاف در مجموع، نتیجه یک عدم توافق دوسویه بود. زیرا متحدان، مدام ائتلاف خود را عوض می‌کردند تا هر یک کینه خود را به دیگری نشان بدهد. آنها وقتی فدریکو از اسکندریه که نتوانسته بود فتحش کند، صرف‌نظر کرد، قادر بودند تا به سادگی هر چه تمام‌تر به او ضربه بزنند. اما در عوض به او اجازه می‌دهند تا خود را به «پاویا» برساند. آن‌ها از هم متنفر بودند. اما نیاز به پدری داشتند برای جنگ. ولی جرأت این را هم نداشتند تا فدریکو را پدرکش بخوانند؛ و من با مطالعه آن عصر توانستم بسیاری از دلایل بحران سیاست را در ایتالای امروز دریابم.

**— اما به هر حال مثل رمان نام گل سرخ، در اینجا نیز ما با روایتی از فراز و نشیب**

**دوران قرون وسطا مواجهیم.**

اومبرتو اکو: آری. اما با تفاوت‌های بسیار. نام گل سرخ روایتی بود از جهان کشیشان و تضادهای درونی کلیسا. اما این یکی از جهانی لائیک سخن می‌گوید. از دربار شاهی فدریکو بارباروسا. بائودولینو در واقع در سن ۱۳ سالگی پسرخوانده فدریکو می‌شود و با او تمامی برخوردهای میان امپراتوری و متحدان را، نظیر جنگ «لنه‌نی آنو» و جنگ‌های صلیبی سوم (که او خودش وی را وادار به این کار کرده بود) از نزدیک لمس می‌کند و اتفاقاتی از این دست را. گل سرخ اثری ادیبانه است و این یکی اثری عامیانه. گل سرخ سبکی فخیم دارد و این یکی سبکی ساده. زبان اثر ترکیبی است از زبان دهقانان آن دوره با زبان دانشجویان پارسی که شبیه دزدها حرف می‌زنند. هیچ چیزی از زبان لاتین در آن

نیست. آن چند واژه را استثنا قلمداد می‌کنم. یک بازی معمولی چند روایت بیرونی و درونی است با این انگاره که همه را بائودولینو اختراع کرده و بقیه هم می‌توانند رونویسی از آن باشند.

— اما این بائودولینو یک دروغگوی بزرگ است.

اومبرتو اکو: آه، بله. او همواره تاریخ جعلی آفریده. اما هر بار همه حرفش را باور کرده‌اند و همین تاریخ جعلی او تاریخی بزرگ آفریده. در مجموع من تاریخ آن دوره را همچون ثمرهٔ ابداعات پسرکی بازخوانی کرده‌ام که بعدها بزرگ می‌شود و با دسته‌ای از دوستانش مشروعیت امپراتوری را از سوی قضات بولونیایی رقم می‌زنند. منظورم بخشی است از رسالهٔ «آبه لاردو» و «نه لونیزا» یا همان افسانهٔ «گراآل» که بعدها «ولفرام فون اشنباخ» روایتش می‌کند.

— اما آیا بدون بائودولینو تاریخ می‌توانست دیگرگونه رقم بخورد؟

اومبرتو اکو: حتماً اینطور است. زیرا این او و دوستانش بودند که نامهٔ اسطوره‌ای کشیش «جائی» را با توصیف سرزمین افسانه‌ای مسیحی کیش، در خاور دور نوشتند که در آن دوره به همه جا ارسال شد و اتفاقاً مارکو پولو هم از آن صحبت می‌کند و همه هم آن را باور می‌کنند و اتفاقاً خود بائودولینو نیز به همراه فدریکو به جستجوی این سرزمین بعید برمی‌آید. اما فدریکو در سال ۱۱۹۰ می‌میرد. آن هم در جریان محاصره‌ای که من اسرارآمیز جلوه‌اش داده‌ام. آن هم با علم کردن یک رویداد قتل‌گونه در اتاقی در بسته.

— ازتان نمی‌خواهم که بگویید قاتل کیست، اما شاید بتوانید به ما بگویید که

مربوط می‌شود به بائودولینوی بدون فدریکو یا نه؟

اومبرتو اکو: من تا همین حالا هم به دنبال توالی رویدادهای این ماجرایم. پس از مرگ فدریکو او یک سفر شگفت‌انگیز را به همراهی دوستانش به سرزمین‌های اسرارآمیز می‌آغازد که مسکن دیوهاست. جایی که بائودولینو در آنجا ماجراهایی باورنکردنی خواهد داشت مشتمل بر یک رابطهٔ عاشقانه که من روی آن خیلی حساب باز کرده‌ام. همین جا بگویم که موقع نوشتن رمان، من خودم عاشق شخصیت زن داستان شدم. در حالی که می‌بایست بائودولینو را عاشق می‌کردم.

— و بائودولینو به او عشق نمی‌ورزد؟

اومبرتو اکو: آه، نه. بقیهٔ ماجرا را نمی‌گویم. در غیراینصورت ارزش نمی‌داشت که کتابی بنویسم با حجم پانصد صفحه و فقط همین مصاحبه کافی بود. فقط می‌توانم به شما بگویم که همهٔ آن چه به اطلاع خواننده می‌رسد روایت بائودولینو است که قطعاً یک

دروغگوست. آن هم به اعتقاد یک تاریخ‌نگار بیزانسی «نیچتا کونیاته» در سال ۱۲۰۴ میلادی وقتی که قسطنطنیه دارد در آتش جنگ‌های صلیبی می‌سوزد و خاکش به توبه کشیده می‌شود. «نیچتا» تقریباً روزشماری از این حوادث را به صورت مستقیم نوشته. اما برای ما آشکارا هیچ ردی از داستان بائودولینو باقی نگذاشته. زیرا به اعتقاد من آن را واقعی نمی‌پنداشته. طبیعتاً خواننده اثر هم چیزی از آن نخواهد فهمید. زیرا در غیر اینصورت لازم است تا ما همه تاریخ آن سده‌ها را دوباره تجربه کنیم.

— آیا این کتاب یک رساله دروغین است؟

اومبرتو اکو: الزاماً یک رساله اتویایی است. از همان ابداعاتی که جهان را به حرکت درمی‌آورند. کریستف کلمب اشتباهاً آمریکا را کشف کرد. او گمان می‌کرد زمین خیلی کوچکتر است. این حقیقت ندارد که او گمان می‌کرده زمین گرد است آن گونه که مردم امروز می‌گویند. این که زمین گرد است را حتی پیش از افلاطون هم دانشمندان می‌دانستند. دیگر هیچ چیز درباره «ال دورادو» نمی‌گوییم که در پی تحقق یک اسطوره یک قاره فتح می‌شود.

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۰

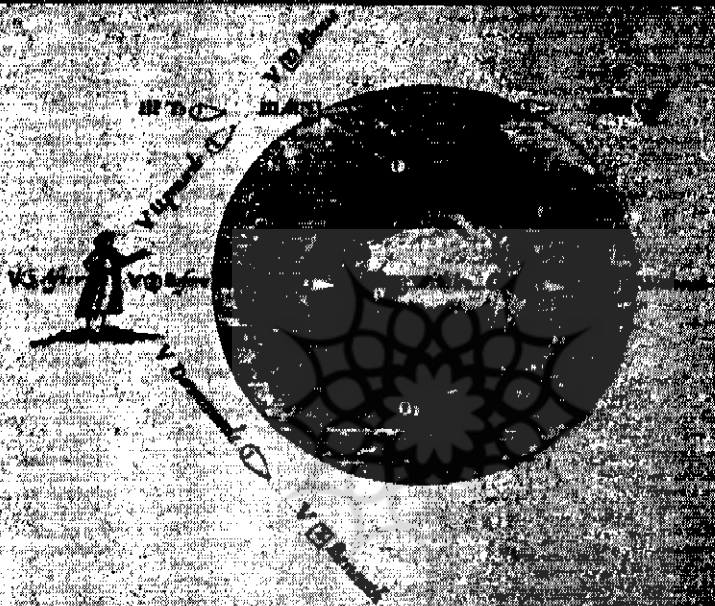
۳۶۱

#### پانویس‌ها:

۱. سبکی است در زمان نویسی که در قرن شانزدهم میلادی از اسپانیا نشأت می‌گیرد و بعدها در تمام اروپا گسترده می‌شود و محوریت تمام ماجراهای آن با پیکارو است که شخصیتی است مردمی و حقه‌باز که با تدبیر و چاره‌اندیشی‌های هوشیارانه، خود را از ورطه‌های بلا می‌رهاند. مترجم.
۲. لگا اتحادیه‌ای است در شمال ایتالیا به رهبری اومبرتو بوسی که خواهان جداسازی و تشکیل و استقلال جمهوری پاگانا از ایتالیا می‌باشد. مترجم.

پرتال جامع علوم انسانی

# UMBERTO ECO



پژوهش‌های فلسفی و تاریخی  
پرتال جامع علوم انسانی